

اختلاط زنان و مردان در مراکز آموزشی

نویسنده: اسدالله طوسی

مقدمه

سخن درباره زن و خصوصیات جنسی او و تفاوت و یا عدم تفاوت وی با مرد در ابعاد گوناگون، از جمله حقوق فردی و اجتماعی، همواره در مکاتب و نحله های مختلف فکری، از مباحث مهم و قابل توجه بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران بوده است. در کنار نظرات متعادل و بعضا مطلوب درباره زن و حقوق او، که بیش تر در میان ادیان آسمانی دیده شده است، گاه نظراتی افراطی و شگفت انگیز نیز دیده می شود که توجیه کننده رفتار بسیار خشن و سبانه با زنان در عصر جاهلیت و حتی در عصر حاضر و دنیای متمدن می باشد. این گونه نظرات افراطی حتی در میان - به اصطلاح - اندیشمندان مشهور معروف جهان نیز دیده می شود، اما با رنگ و لعاب علمی.

شاید بتوان با قاطعیت ادعا نمود که این گونه آراء و نظرات درباره زن و حقوق او از آن جا ناشی می شود که غالبا صاحبان این اندیشه ها یا از زن و توانایی های او و حقوق و وظایفش به خوبی آگاهی نداشته اند و یا نمی خواسته اند آن گونه که شایسته یک زن است با او برخورد کنند. نتیجه این دیدگاه ها سوء استفاده هرچه بیش تر و استثمار این قشر عظیم انسانی است، البته در هر عصری به سبک و روش خاص خود.

این نکته بر هیچ ذهن بیدار و وجدان آگاهی پوشیده نیست که این گونه دیدگاه ها در هر حال محکوم است، چه متعلق به قدیم باشد و چه عصر حاضر و جهان متمدن. اما شاید بتوان گفت که وجود این اندیشه های متحجر و خام درباره زنان آن هم در عصر تمدن، که ادعای پیشرفت و ترقی در تمام حوزه های علوم و معارف را دارد، به مراتب قبیح تر و محکوم تر است.

البته باید به این حقیقت نیز اذعان کرد که پیدایش این آراء و نظرات افراطی درباره مسائل زنان و در پی آن، مطرح کردن تساوی حقوق زن و مرد در تمام جهات و آن چه امروزه به نام «فمینیسم» معروف شده، واکنش محرومیت ها و مظلومیت هایی است که در گذشته و حتی اکنون بر زنان

رفته است و نتیجه عملکرد غلط و نادرست دست اندرکاران و صاحبان قدرت نسبت به این قشر عظیم انسانی است. ناگفته پیداست که این میدان جای طرح مباحث بسیاری است که ورود به آن ها در این مجال نمی گنجد. بنابراین، تنها به یکی از ابعاد آن توجه می شود.

از جمله مسائلی که در این زمینه قابل طرح می باشد مساله تعلیم و تربیت زنان است. طرفداران و حامیان حقوق زن - عموماً - و فمینیست ها - خصوصاً - بر این نکته اصرار می ورزند که زنان در گذشته از کلیه حقوق از جمله فرصت های آموزشی محروم بوده اند. به همین دلیل، به فکر افتاده اند تا در پرتو این اندیشه، شعار تساوی حقوق آموزشی برای زنان و مردان و استفاده از فرصت های آموزشی را مطرح کنند. همچنین به خصوص در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به دلایل مختلف، لزوم اختلاط زنان و مردان را در مراکز و مؤسسات آموزشی مطرح کرده اند. این عده عقیده داشتند که نه تنها دلایل اقتصادی و کمبود امکانات آموزشی توجیه گر اختلاط جنس ها در مدارس و دانشگاه هاست، بلکه حتی برخی دلایل روان شناختی را نیز برای توجیه آن برمی شمارند.

این نبشتار برای بررسی هر چند اجمالی و مختصر مساله اختلاط زنان و مردان، به خصوص دختران و پسران جوان در مراکز آموزشی، اعم از مدارس و دانشگاه ها، سعی دارد تا با استفاده از منابع تحقیقی، که غالباً از نویسندگان غربی است، گامی هر چند محدود در این زمینه بردارد. استفاده از این منابع برای آن است که اثبات شود مساله اختلاط در نظام های آموزشی نه تنها غیر علمی و دارای استدلال های نوعاً سطحی است، بلکه این مساله حتی در میان خود غربی ها و به خصوص بعضی کشورهای اروپایی و امریکا نیز دارای مخالفان بسیاری است. بنابراین، شایسته است محققان و صاحب نظران تعلیم و تربیت بیش تر آن را مورد نقد و بررسی قرار دهند و اجازه ندهند با شعارهای فریبنده و توخالی طرف داری از حقوق زنان، بیش از این به حیثیت و عفت و کرامت زنان ستم دیده لطمه وارد شود و نگذارند جاهلیت نوین با شیوه های جدید، همان نیات جاهلیت قدیم را جامعه عمل بپوشاند.

توضیح برخی مفاهیم

پیش از ورود به بحث، لازم است بعضی از تعابیر و اصطلاحاتی که در مقاله مورد بحث آمده است تعریف شود و توضیحاتی هر چند مختصر و اجمالی درباره آن داده شود.

1-فمینیسم (نهیضت آزادی زنان)

فمینیسم (Feminism) که واژه ای فرانسوی است، در اصل به معنای تفکر و اندیشه تساوی حقوق زن و مرد و به تعبیری، نهیضت برای آزادی زنان می باشد. ریشه تاریخی این اندیشه به قرن ها پیش باز می گردد ولی به شکل امروزی آن در قرن ۱۹ از کشور فرانسه شروع شد و گسترش یافت و هم اکنون در سراسر جهان، به خصوص در کشورهای غربی و امریکا، دارای هواخواهان قابل توجهی است.

متفکران و صاحب نظران این مکتب فکری معتقدند که زنان در طول تاریخ به انحای گوناگون تحت ستم بوده و همیشه این مردان بوده اند که با تفکر مردسالاری و حاکمیت و تسلط بر زنان، از آن ها بهره کشی کرده اند و از این طریق، قشر عظیم زنان گرفتار محرومیت های شدیدی در تمام زمینه ها شده اند، اکنون نوبت آن فرا رسیده است تا زنان از این وضع اسف بار نجات یافته، به حقوق از دست رفته خویش برسند. اینان معتقد به برابری کامل زنان با مردان در تمام زمینه ها و حقوق گوناگون می باشند و طرفدار جدی آزادی زن و تساوی حقوق آن ها با مردان می باشند.

یکی از تبعات و پیامدهای این طرز تفکر پیدایش اندیشه اختلاط زن و مرد در تمام شؤون زندگی و به خصوص در آموزش و تحصیل بوده است. طرفداران این مکتب معتقدند که زنان باید در تمام سطوح تحصیلی و تحقیقی و علمی و در تمام مؤسسات، در کنار مردان و هماهنگ با آن ها به صورت مختلط به تحصیل و فعالیت های علمی بپردازند.

2-تعلیم و تربیت غیر مختلط

تعلیم و تربیت غیر مختلط یا به تعبیر دیگر، آموزش غیر مختلط به معنای آن است که هر کدام از دو جنس زن و مرد یا دختر و پسر در مدارس و مؤسسات آموزشی جدا و مستقل از هم مشغول به تحصیل باشند در این شیوه از آموزش، به طور اخص و در معنای واقعی آن، در مدارس و آموزشگاه ها، از اول ابتدایی تا دبیرستان و حتی دانشگاه ها، زنان و دختران جدای از مردان و پسران مشغول به تحصیل بوده و حتی پایوران آموزشی و هیات های علمی و نیز پایوران اداری این مؤسسات زنانه و یا مردانه اند. البته این سبک از آموزش، که از گذشته مرسوم بوده است، هم اکنون به این صورت خاص در هیچ یک از کشورهای موجود جهان، حتی کشورهای اسلامی، اجرا نمی شود، مگر به صورت نادر.

بنا به گفته بعضی از محققان، آموزش غیر مختلط خود به سه صورت اجرا می شود:

الف. شیوه ای که در آن، هم دانش آموزان و هم پایوران آموزشی از یک جنس باشند (کاملاً مردانه یا زنانه)؛

ب. شیوه ای که در آن، اگرچه دانش آموزان همگی از یک جنس می باشند، ولی پایوران آموزشی آن مختلط می باشد؛

ج. شیوه ای که در آن ساختمان های آموزشی به صورت مختلط است، ولی آموزش ها در کلاس های جدا و تفکیک شده اجرا می شود.

هر یک از این شیوه ها و سبک های آموزش غیر مختلط در مناطقی از جهان عملاً در دست اجراست.

3-تعلیم و تربیت مختلط

تعلیم و تربیت مختلط به این معناست که دو جنس زن و مرد یا دختر و پسر در یک مؤسسه آموزشی و حتی در یک کلاس مشغول به تحصیل باشند. در این شیوه از آموزش، که یکی از پیامدهای تفکر فمینیستی است، بدون در نظر گرفتن جنس دانش آموزان و دانش جویان برنامه های آموزشی اجرا می شود و از این نظر، هیچ محدودیتی برای آن ها وجود ندارد. این سبک تعلیم و تربیت که سبک نو و جدیدی است، از اواخر قرن نوزدهم به صورت جدی و گسترده شروع شد و در قرن بیستم به اوج خود رسید. ولی از آن جا که در مناطق گوناگون دنیا فرهنگ های مختلف از آن استقبال قابل توجهی نکرده اند، هم اکنون بسیار محدود و تنها در بعضی از کشورها، آن هم در بعضی از مؤسسات و سطوح اجرا می شود. غالب مدارس امریکا با این روش اداره می شود.

مقابله با آموزش مختلط به دلیل پیامدها و تبعات منفی و سوئی که داشته، از همان ابتدای کار شروع شده است و هنوز هم حتی در کشورهای غربی، به خصوص اروپایی، به شدت ادامه دارد.

نگاهی به پیشینه تاریخی اندیشه اختلاط جنس ها در آموزش

تاریخ تعلیم و تربیت منعکس کننده تغییراتی چشمگیر در زمینه نگرش هایی است که بازگو کننده تحول تجربیات انسان از ساده به پیچیده در شیوه زندگی است. هم زمان با گسترش نقش

زنان و مردان در اجتماع، تلاش هایی نیز برای به دست آوردن شکل مناسبی از تعلیم و تربیت صورت گرفت.

در تمدن های اولیه، شهروندان به صورت غیر رسمی و غالباً در میان خانواده ها به صورت جدا و تنها تربیت می شدند معنا و مفهوم «تعلیم و تربیت» یادگیری شیوه زندگی بود. بنابراین، همچنان که تمدن ها پیچیده تر می شد، تعلیم و تربیت نیز رسمی تر، سازمان دهی شده تر و فراگیرتر می گردید و در غالب جوامع، نظیر چین و یونان باستان تلاش های اولیه بیش تر بر تعلیم و تربیت مردان متمرکز بود. این شیوه، به خصوص در مغرب زمین، در سطحی گسترده تا اواخر قرون وسطی ادامه داشت. اصولاً در این دوران طولانی و تاریک، چیزی به نام حق تعلیم و تربیت برای زنان و به تعبیری، فرصت های برابر آموزشی برای زنان و مردان مطرح نبوده، بلکه حتی می توان گفت: در این دوره تاریخی، تعلیم و تربیت تنها برای قشر خاصی از مردم جامعه در جوامع مغرب زمین میسر بود زنان و دختران از این نعمت محروم بودند.

این در حالی بود که مشرق زمین و به ویژه سرزمین های اسلامی، دوره اوج شکوفایی علم و تمدن را سپری می کرد و در سایه فرهنگ والا و علم پرور اسلام، در تمام شهرها و حتی روستاها، مدارس و مکتب خانه ها امکان تحصیل و آموزش برای بسیاری از مردم و حتی در مواردی برای زنان فراهم بود. در اواخر قرون وسطا و شروع عصر نوزایی، ابتدا زمزمه فرصت های برابر آموزش برای تمام کودکان توسط افرادی نظیر مارتین لوتر آغاز شد و پس از انقلاب صنعتی و روی آوری جامعه صنعتی آن روز به نیروی کار ارزان قیمت زنان، توجه جامعه به این قشر عظیم جلب شد.

این تغییرات در شیوه زندگی و جایگاه زنان در جامعه، تحول شگرفی ایجاد نمود و آن ها را از محصور بودن در خانه ها رها کرد از این پس، زنان دوشادوش مردان در بیرون از خانه در کارخانه ها و کارگاه های تولیدی مشغول به کار می شدند. تغییرات عظیم اقتصادی و اجتماعی در این جوامع تازه صنعتی شده، لزوماً تغییرات و تحولات آموزشی را نیز در پی داشت. نتیجه این تحولات توجه هر چند اجمالی و مختصر به حقوق زنان و دختران در تساوی فرصت های آموزشی بود. به رسمیت شناختن این حقوق ابتدا توسط عامه مردم و سپس از طرف مجامع قانونی، به تدریج در تمام کشورها یکی پس از دیگری دنبال شد.

از نکات مهم و قابل توجهی که غالباً طرفداران و حامیان تعلیم و تربیت مختلط به آن استناد می کنند، تساوی حقوق زنان و مردان در فرصت های آموزشی و استفاده از امکانات آموزشی در جامعه

است، به طوری که بسیاری از آن‌ها این مساله را ریشه یابی کرده و نزاع بر سر آن را حتی به قرون اولیه و دانشمندان دوران باستان نسبت داده‌اند و معتقدند که دو فیلسوف و دانشمند بزرگ یونان باستان (افلاطون و ارسطو) در این زمینه، دارای نظریات متفاوتی بوده‌اند. ظاهراً افلاطون اولین و بزرگ‌ترین مدافع تساوی جنس‌ها بوده است. در مدینه فاضله افلاطون زنان همانند مردان دارای حقوق و وظایف و فرصت‌های آموزشی مساوی می‌باشند. با وجود این، افکار افلاطون پس از خودش و در طی قرون متمادی، تاثیر چندانی بر تعلیم و تربیت نگذاشت و انحصار تعلیم و تربیت برای مردان، که مورد حمایت ارسطو نیز بوده، رواج داشته است.

ارسطو معتقد بود همچنان که هر کدام از زنان و مردان دارای کارکردهای متفاوتی هستند، به ناچار باید آموزش‌های متفاوتی دارای برنامه‌های آموزشی متفاوتی نیز ببینند.

اگرچه در رویکرد جدید به حقوق زنان در عصر نوزایی و پس از آن، هم‌سان با نظرات افلاطون تساوی زنان و مردان در تمام شؤون حیات مورد توجه بوده اما آنچه عملاً در جامعه اجرا می‌شد، محرومیت زنان از بسیاری از حقوق از جمله امکانات و فرصت‌های آموزشی بوده است. تنها عده کمی از آن‌ها موفق به حضور در مراکز و مؤسسات آموزش‌گرفته‌اند.

نکته قابل توجه این که از پیش از عصر نوزایی تا اواسط قرن نوزدهم، کلیه آموزش‌ها برای زنان در مؤسسات آموزشی و تربیتی کاملاً جدا از مردان و به صورت تفکیکی و غیر اختلاطی بوده است. شاید تا آن زمان، موارد بسیار نادری پیدا می‌شد که زنان و دختران جوان در کنار جنس مخالف و در مدارس مختلط آموزش ببینند. از این رو، تعلیم و تربیت مختلط پدیده‌ای کاملاً جدید بوده و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به صورت گسترده تری در بعضی کشورهای غربی به عنوان یکی از اصول پذیرفته شده فلسفه تعلیم و تربیت مطرح شده است. این اصل پیش از این زمان، نه تنها در عمل به آن هیچ توجهی نمی‌شد، بلکه حتی به وسیله مربیان و اندیشمندان تعلیم و تربیت به عنوان یک نظریه نیز مطرح نشده بود. البته به عقیده بعضی از محققان، از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، تعلیم و تربیت مختلط به عنوان یک نهضت عملی، یک تجربه جدید و یک موضوع نظری قابل بحث، دیدگاه‌های رایج آموزشی راتحت تاثیر قرار داده بود. در واقع، تعلیم و تربیت مختلط پدیده جدیدی بود که به افزایش فرصت‌های آموزشی برای زنان مربوط می‌شد و آن هم به نوبه خود، بازتابی از تغییرات اقتصادی و اجتماعی در قرون اخیر بود.

به اعتقاد دیگران، در قرن شانزدهم در نتیجه نهضت اصلاحی پروتستان ها و حمایت های مارتین لوتر، مدارس مختلط به صورت بسیار محدود و در نواحی خاصی ظهور کرد، بعدها حضور دختران و پسران با هم در مدارس مختلط در کشور امریکا توسط گروهی موسوم به «انجمن دوستان» ترویج گردید که زمینه ای برای تاسیس مدارس مختلط در قرن نوزدهم در آن کشور بود. بدین روی، اولین کشوری که در آن تعلیم و تربیت مختلط شروع شد و بعدها گسترش یافت امریکا بود، به طوری که شروع این شیوه آموزش در قرن نوزدهم و سپس گسترش آن در قرن بیستم آن چنان که در این کشور شایع بود در هیچ کدام از دیگر کشورهای دنیا، حتی در ممالک غربی، چنین نبود.

به اعتقاد بیش تر صاحب نظران و حتی طرفداران تعلیم و تربیت مختلط، بزرگ ترین عامل و عمده ترین دلیل گسترش این مدارس در امریکا پس از مطرح شدن تساوی حقوق زنان، عامل اقتصادی بوده است، آن ها آموزش مختلط دختران و پسران را آخرین راه چاره دانسته و تنها به دلایل اقتصادی پذیرفتند. حتی مناطقی نظیر انگلستان، که تعلیم و تربیت مختلط را پس از امریکا و در سطحی محدودتر آغاز کرده اند، یکی از مهم ترین عوامل آن را عامل اقتصادی برشمرده اند. گسترش نظام آموزشی به صورت مختلط پس از امریکا در کشورهای دیگر به کندی و بسیار محدودتر بوده است. در ابتدا بیش تر کشورهای طرفدار مذهب پروتستان و همچنین مناطقی که دارای نظام های سیاسی و آموزشی الحادی و ژغیر مذهبی بودند - نظیر شوروی سوسیالیستی - پذیرای آن شدند. بیش تر کشورهایی هم که به استقبال تعلیم و تربیت مختلط رفتند تنها در سطوح خاصی از نظام آموزشی آن را اجرا کردند. بنابراین، در بسیاری از کشورهای اروپایی، تنها مدارس ابتدایی، آموزشکده ها و دانشگاه ها، آن هم در موارد معدودی، به صورت مختلط اداره می شوند و در سطوح متوسطه، بیش تر مدارس غیر مختلط می باشند. البته نقش دانشگاه های دولتی امریکا در پایه گذاری و استحکام نظام آموزشی مختلط در آن کشور بسیار قابل توجه و مؤثر بوده است.

گرچه امروزه در بسیاری از کشورهای طرفدار مذهب پروتستان و نیز کشورهایی نظیر روسیه، چین، هلند، یوگسلاوی، لهستان و کشورهای اسکاندیناوی و بیش تر مدارس دولتی امریکا اداره مدارس به صورت مختلط معمول و رایج است، به طوری که در امریکا از دهه ۱۹۵۰ و نیمه دوم قرن بیستم، تعلیم و تربیت مختلط در تمام سطوح آموزشی از ابتدایی تا دانشگاه دست کم، در

مؤسسات آموزشی دولتی، یک واقعیت غیر قابل انکار بوده، اما هنوز در بیش تر کشورهای جهان، مدارس به صورت غیر مختلط اداره می شود. در بیش تر کشورهای دارای مذهب کاتولیک در اروپا و امریکا، حتی فرانسه و انگلستان و نیز بسیاری از مدارس متوسطه و آموزشکده ها در خود امریکا و امریکای لاتین و بیش تر کشورهای شرقی، به خصوص مناطق مسلمان نشین، هنوز دختران در مدارس جدا از پسران تحصیل می کنند و نیز در کشورهایی نظیر بلژیک، آلمان، اتریش، مجارستان، اسپانیا، ایتالیا و یونان در سطح مدارس متوسطه از آموزش مختلط استقبال نشده است.

موافقان و مخالفان آموزش مختلط

از زمانی که این پدیده جدید - یعنی: نظام آموزشی مختلط - به تدریج در نظام های آموزشی کشورهای جهان مطرح شد، بسیاری از دانشمندان و صاحب نظران در علوم گوناگون، به خصوص علوم تربیتی و علوم اجتماعی درباره آن به بحث و بررسی های گسترده ای پرداخته اند. عده ای از آن ها با بیان استدلال هایی، از آن حمایت کرده و آن را شیوه مطلوبی برای تحصیل کودکان، اعم از دختر و پسر، دانسته اند. در مقابل، عده بیش تری از آن ها ضمن مخالفت با آن، به بیان مضرات و آثار سوء آن پرداخته و آن را یک نظام آموزشی مضر و غیرمطلوب دانسته اند.

قبل از هرگونه پیش داوری در این باره، ابتدا برخی از این نظرات موافق و مخالف با استفاده از منابع معتبر نقل می شود تا ابتدا خواننده خود به قضاوت بنشیند، سپس انتقادات هر چند مختصری درباره این نظام آموزشی ارائه خواهد شد.

الف - نظر موافقان

از میان آنچه موافقان و حامیان تعلیم و تربیت مختلط از آن به عنوان مستندات و دلایل روی آوری جوامع گوناگون ذکر کردند، مهم ترین آن ها بدین قرار است:

1- تعلیم و تربیت مختلط از نوع غیر مختلط آن اقتصادی تر است. شاید رایج ترین دلیلی که بیش تر حامیان آموزش مختلط بدان استناد می کنند، اقتصادی و با صرفه بودن آن است. آن ها معتقدند که آموزش و تحصیل دختران جوان و زنان در کنار پسران و مردان بسیاری از هزینه های

اقتصادی را کاهش می دهد و به عکس، اگر دو جنس در مدارس جدا از هم و در عرض یکدیگر تحصیل کنند دارای هزینه های اضافی بسیاری خواهد بود.

2- غالباً گفته می شود جو اخلاقی مؤسسات آموزشی مختلط بهتر از مؤسسات غیر مختلط است و به تعبیر دکتر هریس، در مدارسی که دارای فضای باز جنسی است و در آن دختر و پسر با هم هستند، هیچ مشکل جنسی و گرایش جنسی به طرف مقابل وجود ندارد، ولی در مدارس مجزا و غیر مختلط، افراد با تمایلات و گرایش جنسی رشد می کنند.

3- تعلیم و تربیت مختلط با عدالت و انصاف سازگارتر است و موجب می شود همه دانش آموزان، اعم از دختر و پسر، در کنار هم از همه فرصت های تحصیلی و امکانات آموزشی استفاده کنند.

4- تجربه تحصیل و آموزش دختران و پسران جوان در مدارس مختلط برای کارهای گروهی آن ها در آینده مفیدتر است.

5- مردان و زنانی که در مؤسسات آموزشی با فضای باز و بدون قید و بند جنسیتی تحصیل و کار می کنند، برای کارهای مشترک در آینده در ساختن جهانی بهتر، آمادگی بیش تری خواهند داشت.

در حقیقت، آنچه را موافقان و طرفداران تعلیم و تربیت مختلط برای توجیه آن ارائه می دهند بعضاً دلایلی است اعم از مدعا. مقصود و محتوای این ادله در واقع، اثبات این مطلب است که به هر صورت، آموزش و تحصیل و تعلیم و تربیت در تمام سطوح برای زنان همانند مردان لازم است و آن ها نباید از این موهب الهی و فرصت های ممکن محروم باشند. این موضوع منافات با این ندارد که آن ها نیز همانند مردان در مؤسسات آموزشی و مدارس مستقل مشغول تحصیل شوند و دقیقاً همان فرصت ها و امکانات آموزشی برایشان فراهم باشد. به عنوان مثال، برخی از طرفداران نظام آموزشی مختلط اظهار می دارند که در یک جامعه مردم سالار، زنان باید به همه شغل ها و حرفه ها دست رسی داشته باشند. از این رو، لازم است در مؤسساتی تحصیل کنند که آن ها را برای آن شغل ها و حرفه ها آماده می کند. یا گفته می شود: از آن جا که برخی از زنان یا ازدواج نمی کنند و یا در ازدواج شکست می خورند و از ادامه آن محروم می شوند، برای آن ها تعلیم و تربیتی مناسب است که همانند مردان به انگیزه اشتغال باشد.

نهایت چیزی که می توان از این کلام فهمید این است که مراکز و مؤسسات آموزشی نباید در انحصار مردان باشد، بلکه چنین مراکزی برای زنان نیز باید وجود داشته باشد تا ضمن تحصیل آن ها و کسب معلومات و معارف بیش تر، برای کسب درآمد و شغل نیز آماده شوند، اما سؤالی که مطرح می باشد این است که به چه دلیلی حتما باید این گونه مؤسسات به صورت مختلط وجود داشته باشد و زنان در کنار مردان به تحصیل بپردازند؟ وانگهی این مساله را چگونه توجیه می کنند که حضور زنان در این مراکز با این هدف، گاهی نقض غرض بوده است و به آنچه که باید برسند، نایل نمی شوند؟

ب - نظر مخالفان

چنان که اشاره شد، بیش تر دانشمندان و صاحب نظران علوم تربیتی و علوم اجتماعی با تعلیم و تربیت به شیوه مختلط به مخالفت پرداخته و آن را مخالف علایق و خصوصیات و نیازهای جنسی هر کدام از دو جنس و نیز مخالف علایق و ویژگی های فرهنگی در جوامع گوناگون دانسته اند. بررسی جدا و مفصل هر کدام از مواردی که محققان در مخالفت با نظام آموزشی مختلط به آن پرداخته اند، مجال بیش تری می طلبد. در این مختصر، تنها به برخی از آن ها به اختصار اشاره می شود:

1. بیش ترین مخالفت ها به تفاوت های زیستی و روانی دو جنس زن و مرد و در نتیجه، تفاوت آن ها در نیازهای آموزشی اشاره دارد. به نظر بعضی از محققان. نیازهای آموزشی آن ها به دلیل تفاوت های موجود، آن قدر متفاوت است که آموزش یکسان و مشابه برای هر دو جنس غیر ممکن می نماید و برنامه ریزی آموزشی واحد برای هر دو گروه بسیار مشکل و به سختی قابل اجراست. چنین برنامه هایی با ویژگی ها و نیازهای هیچ کدام از دو جنس موافق نبوده و مطابق با پایین ترین استانداردهای علمی در جهان می باشد.

2. به دلیل تفاوت های موجود، به خصوص اختلاف دختران و پسران در زمینه بلوغ، رقابت ها در مدارس مختلط نابرابر شده و این موضوع معمولا عامل دل سردی پسران و افت تحصیلی آنان و بعضا ناراحتی های روحی آن ها می شود.

3. تعلیم و تربیت مختلط مانع رشد بیش تر توانایی های ویژه و نامحسوس زنانه در دختران جوان و توانایی های ویژه و نامحسوس مردانه در پسران جوان می شود.

4. هر یک از دانش آموزان دختر و پسر در صورتی می توانند با کیفیت بهتر و مطلوب تری به تحصیل ادامه دهند که با هم جنس های خود در یک کلاس تحصیل کنند و حتی دارای پایوران آموزشی و اداری هم جنس خود باشند. به گفته یکی از محققان به نام آستن (Astin)، وقتی هم دانشجویان و هم اعضای هیات علمی یک آموزشکده عمدتاً از یک جنس باشند، تحصیل دانشجویان در آن مؤسسه آموزشی تاثیرات مثبت بسیاری در پی خواهد داشت. در تحقیقات دیگری نیز ثابت شده است که مهم ترین عامل تبیین الگوهای شغلی موفق برای زنان تحصیل آن ها در مؤسسات آموزشی زنانه است، نه مختلط.

5. تحصیل دانش آموزان دختر و پسر در مؤسسات آموزشی مختلط سلامتی جسمی و روحی آن ها، به ویژه دختران، را به مخاطره می اندازد.

6. دل بستگی ها و جذابیت های هر کدام از دو جنس زن و مرد برای دیگری، به خصوص در دوران جوانی و نوجوانی - که البته طبیعی است - در آموزشگاه های مختلط، علاوه بر افت تحصیلی، عدم موفقیت های لازم و مناسب و بی بندوباری های اجتماعی و اخلاقی را به دنبال دارد که کار مدیران این نوع مؤسسات را با مشکلات بسیاری مواجه می کند.

7. اختلاطهای اجباری بین دختران و پسران جوان، به ویژه در مدارس متوسطه، آن ها را به ازدواج های زودرس و بدون توجه به مسائل لازم و ضروری آن می کشاند. البته نیاز به گفتن نیست که منشا بسیاری از طلاق ها و جدایی ها و در نتیجه، فسادها و بی بندوباری های اخلاقی زنان و مردان بیوه و مجرد، همین ازدواج هاست.

8. تعلیم و تربیت مختلط با حفظ دقیق تمام تفاوت های اجتماعی، عقلانی و فیزیکی دو جنس و در نظر گرفتن کلیه نیازهای زیستی و روانی و تحصیلی و همچنین گرایش های تحصیلی و شغلی آن ها غیر ممکن است. به عبارت دیگر، ملاحظه این تفاوت ها و نیازها و گرایش ها و سپس برنامه ریزی بر اساس آن ها و آن گاه اجرای آن ها و عمل بر اساس این موارد، تنها در تعلیم و تربیت غیر مختلط میسر است، نه مختلط. البته این به معنای آن نیست که محتوا و نیز شیوه آموزش دو جنس مرد و زن باید کاملاً متمایز و مخالف هم باشد، بلکه با توجه به همه جوانب، ممکن است از بسیاری جهات دو برنامه آموزشی با هم مشترک نیز باشند، ولی مهم در نظر گرفتن تفاوت های دو جنس است (که بعداً به آن اشاره خواهد شد).

این موارد تنها گوشه ای از توجیہات و دلایل کسانی است که با تحصیل زنان و مردان و دختران و پسران در مدارس مختلط و در کنار هم مخالف اند و با توجه به همین مسائل یاد شده است که هنوز هم عده بسیاری از اندیشمندان تعلیم و تربیت و علمای صاحب نظر در علوم انسانی با آن به مقابله برمی خیزند و هر روز این مخالفت ها ابعاد گسترده تری پیدا می کند.

نقد و بررسی

در طول تاریخ، کم نبوده اند افراد و مللی که در اثر افراطها و تفریطهای بسیار در شؤون گوناگون حیات خود گرفتار مصایب و مشکلات عدیده ای شده و به ورطه نابودی و هلاکت افتاده اند. در تمام این موارد، آن ها چوب جهل و نادانی خود را خورده اند. به فرموده امیرالمؤمنین علی(ع)، «لا تری الجاهل اما مفرطا او مفرطا». این موضوع در ابعاد گوناگون حیات بشر و در زمان ها و مکان های متعدد رخ داده و متاسفانه در بسیاری موارد، به جای آن که درس عبرتی برای آیندگان باشد، همان اشتباهات در سایه جهالت و نادانی های او باز هم بروز کرده است. مساله حقوق زنان و تساوی حقوق آنان با مردان و مواردی از این نوع، که از داغ ترین مباحث محافل - به اصطلاح - روشن فکری و آزادی خواهی امروز است، نیز از این قاعده مستثنا نیست.

تعلیم و تربیت زنان و نیز آموزش آن ها به شیوه مختلط از جمله مباحثی است که بسیاری از - به ظاهر - صاحب نظران در اثر جهل نسبت به مبانی علمی دقیق آن و عدم توجه کافی و یا شاید بعضا با داشتن اغراض و اهداف خاص اجتماعی و فرهنگی به آن دامن زده و در این مسیر، دچار اشتباهات فاحشی شده اند؛ اشتباهاتی که گاهی به قیمت نابودی و لاکت بسیاری از زنان و مردان جوان و تباهی یک جامعه تمام شده است.

با توجه به آنچه در سیر تاریخی این بحث گذشت و نیز نظرات موافقان و مخالفان تعلیم و تربیت مختلط، تذکر چند نکته درباره این پدیده جدید در تعلیم و تربیت ضروری به نظر می رسد:

1- تلقی غلط از تساوی حقوق زن و مرد

همچنان که گذشت، از عصر نوزایی به بعد، به ویژه از زمان وقوع انقلاب فرانسه، به زنان و آنچه که «حقوق زن» نامیده می شود، نگاه جدیدی افکنده شد. طرفداران حقوق زن شعار «تساوی حقوق زنان و مردان» را با آب و تاب فراوانی سردادند و برای احقاق آن، به قول خودشان، سر از پا

نشناختند. شاید بتوان گفت از آثار مثبت این دیدگاه آن بود که به استعدادها و توانایی های زنان بیش از گذشته توجه شده و زنان و دختران جوان تا حدی از محرومیت های گذشته نجات یافتند و توانستند همانند مردان از نعمت علم و دانش بهره مند شوند. اما از سوی دیگر، از تبعات و آثار به جای مانده از آن چنین استنباط می شود که در این رویکرد جدید، بین «تساوی حقوق زنان و مردان» و «تساوی زیستی و وظیفه ای آن ها» خلط شده است. این که زنان نیز مانند مردان بخشی از جامعه ای را تشکیل می دهند و آن ها نیز دارای حقوقی می باشند، که رعایت آن بر همگان لازم است، مطلبی بدیهی و غیر قابل انکار می باشد.

زنان همانند مردان از سازندگان و بنیان گذاران تمدن بشری و فرهنگ های ملل متمدن بوده اند و اگر در این زمینه، ارزش وجودی و نقش آن ها بیش از مردان نباشد، به یقین کم تر نخواهد بود. آن ها به عنوان یکی از محوری ترین اعضای خانواده در کنار مردان گرمابخش کانون خانواده بوده و سازندگان و مریبان مردان و زنانی بوده اند که جهان متمدن امروزی به سرپنجه تدبیر آن ها پایدار است. بسیاری از موفقیت ها و پیروزی هایی که به ظاهر مستند به مردان است، از وجود آن ها سرچشمه گرفته است. نادیده گرفتن زن و چشم پوشی از نقش سازنده او در معماری جوامع و تمدن های گذشته و حال نتیجه اش جامعه ای بی روح و سرد است که هیچ ارزشی نخواهد داشت. بنابراین، زنان نیز حقوقی دارند که هیچ خردمند منصفی نمی تواند منکر آن باشد و از آن چشم پوشی کند.

اما اصلی ترین و مهم ترین حق زن آن است که توانایی ها و استعدادها و ویژگی های فطری و طبیعی اش مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی: توجه به هر آنچه زن بودن او را می سازد و او را از مردان متمایز می کند و رعایت آن ها از حقوق اوست. شاید بزرگ ترین ستمی که تاکنون در حق این گروه عظیم شده است آن بوده که در سایه شعار «تساوی حقوق زنان و مردان»، زن را مرد انگاشته و جامه مرد بر او پوشانده اند. نتیجه چنین عملکرد غلطی آن است که انتظاراتی از او داشته باشیم که از مردان داریم و این یعنی تساوی انگاشتن آنچه در واقع مساوی نیست و این عین بی عدالتی و بی انصافی در حق زنان است.

اصولا مساوی دانستن زنان و مردان در بسیاری از شؤون حیات فردی و اجتماعی ناعادلانه است. بنابراین دیدگاه غلط بود که پس از سردادن شعار «تساوی حقوق زنان و مردان» و برای حمایت از حقوق زنان، تمام آنچه را به عنوان حقوق فردی و اجتماعی برای مردان قایل اند برای زنان نیز در

نظر گرفتند و متاسفانه هنوز هم این دیدگاه نادرست و غلط در غالب تفکرات - به ظاهر - پیشرفته در تمام صحنه ها ادامه دارد. آنچه در حال حاضر، در جهان، به خصوص در جهان غرب، به نام فمینیسم (نهیضت طرفداری از حقوق زنان) مطرح می باشد رهاورد همان دیدگاه است؛ همان افکار و دیدگاه های غلطی که آثار و پیامدهای آن دامن تمام جوامع را آلوده و به نام طرفداری از حقوق زنان، زن و حقوق او را کاملا مسخ و نابود کرده است.

همان گونه که گفته شده در سایه نگاه جدید به زن، از جمله حقوقی که برای زنان مطرح شده، حق استفاده از فرصت های آموزشی برابر بوده است. توجه به این حق بجا و شایسته بوده، ولی با تصورات غلط و نادرستی که از زنان و نیازها و خواسته های فطری آن ها داشته اند و با بی توجهی به تفاوت های فاحشی که بین زنان و مردان در زمینه های گوناگون وجود دارد، به دنبال تهیه برنامه های آموزشی رفته اند که در غالب موارد، برای هر دو جنس یکسان بوده است. در غالب کشورهای جهان، از جمله کشورمان ایران، آموزش در سطوح ابتدایی تا دانشگاه برای دختران و پسران دارای یک برنامه واحد و همانند بوده است؛ محتوای دروس، شیوه تدریس و سبک مدارس و کلاس ها و حتی برنامه های اوقات فراغت و نیز کلاس های فوق برنامه برای هر دو گروه یکسان تدارک دیده می شده است، در حالی که به ویژه امروزه بر دانشمندان اهل خرد پوشیده نیست که دو جنس زن و مرد در ابعاد گوناگون، دارای تفاوت های فاحشی هستند، به نحوی که یک برنامه آموزشی با نادیده گرفتن آن تفاوت ها نمی تواند یک برنامه کامل، موفق و کارآمدی باشد.

در بیش تر کشورهای جهان، با این که مدارس غالبا به صورت غیر مختلط اداره می شود، ولی برنامه های همه آن ها، اعم از برنامه های اصلی و جنبی، به صورت واحد و همانند تهیه و اجرا می شود.

این در حالی است که در بعضی مناطق جهان نظیر کشور اسپانیا، مواد آموزشی در هر نظام برای هر یک از دو جنس دختر و پسر متفاوت بوده و برای هر کدام از آن ها به طور جداگانه، کتاب های درسی متناسب با خودشان و با توجه به نیازهای آن ها تهیه و تدارک دیده شده است. این پدیده می تواند نویدبخش حرکتی جدید در برنامه ریزی های آموزشی و درسی در سطح جهان و توجه بیش تر به این نوع تربیت ها و آموزش ها باشد؛ تربیتی که در آن، به برنامه های آموزشی و درسی هر کدام از دو جنس به صورت مجزا نگاه شده است و تفاوت ها و تمایزها و همچنین مشابهت ها در نظر گرفته می شود؛ نه تنها در تدارک مدارس و آموزشگاه ها و کلاس درس و نیز پایوران

ادرای، بلکه حتی در محتوای کتب درسی نیز این تفاوت ها و مشابهت ها در نظر گرفته شود. طبیعی است که با چنین نگرش و حرکتی، می توان به تربیت صحیح و هر چه بهتر هر یک از دو جنس مرد و زن نایل شد و تنها از این طریق است که حقوق هر کدام از آن ها به بهترین صورت مراعات خواهد شد.

انسان ها همانند دیگر موجودات عالم هستی، دارای تفاوت های بسیار و اختلافات فراوانی اند. آن ها به تناسب سن و رشد، جنس، وزن، قد و قامت، شرایط عقلی، احساس و ادراک، رنگ چهره، مو و چشم، سلامت و بیماری، کمال و نقص و بسیاری موارد دیگر با هم تفاوت هایی دارند. از تفاوت های آشکار نسل بشر، تفاوت در جنس است به گونه ای که بشر به دو طبقه یا دو گروه بزرگ زنان و مردان تقسیم می شود، گو این که بین افراد هر طبقه نیز تفاوت های بسیاری به چشم می خورد.

زن و مرد هر دو انسان اند، اما در عین حال، تفاوت هایی در ساخت بدن، جنبه های درونی، ویژگی روانی و عقلانی و حتی در ابعاد مربوط به رشد بین آن ها وجود دارد. وجود تفاوت های یاد شده این اندیشه را در ذهن مربیان بیدار کرده است که تربیت با در نظر گرفتن اصل تفاوت ها، باید به پیش برود و به عبارتی، باید دو جنسی باشد؛ چرا که بیش تر مربیان وجود اختلاف اساسی بین دختران و پسران را قبول دارند.

برای کسی که بخواهد موجودات انسانی را طبقه بندی کند، چیزی روشن تر و مشخص تر از طبقه بندی انسان به دو جنس زن و مرد نیست. از هنگامی که او حتی به صورت یاخته کوچک است که با چشم غیر مسلح دیده نمی شود، اختصاصا ویژگی های یکی از دو جنس زن یا مرد را داراست. این مساله به عنوان ثابت ترین عنصر شخصیت هر فرد متجلی می شود. اختلاف اساسی و بنیادین بین این دو گروه جنسی در جنبه های گوناگون، در علوم جدید به اثبات رسیده است؛ از قبیل: تفاوت بین رشد استخوان بندی، رویش دندان ها، غدد تناسلی، بلوغ، فعالیت های حرکتی، نوع بیماری ها، استعداد های ذهنی، حافظه و دقت در جزئیات، علاقه به نوع رشته های تحصیلی، علاقه به انواع خاصی از شغل ها و بازی ها و مطالعاتی که در اوقات فراغت به سراغ آن می روند و حتی روش هایی که هر کدام از دو جنس دختر و پسر در نوع خاصی از بازی آن را به کار می گیرند و...

با ملاحظه و دقت نظر در این تفاوت ها و تنوعات بی شمار دو جنس، آیا نمی توان به این نتیجه روشن دست یافت که دست نامرئی و قدرتمند آفرینش هر کدام از این دو جنس را در تمام مراحل حیات و در تمامی زمینه ها، به سمت خاصی هدایت می کند تا این دو جنس به ظاهر مخالف و متضاد، مکمل یکدیگر بوده و با رعایت تمام و کمال وظایف خود، حیات انسانی را هر چه کامل تر به سوی اهداف عالی اش رهنمون باشند؟ توجه به همین تمایزها و وجوه افتراق است که اختصاص انواع فعالیت ها بر حسب جنس همیشه جزئی از سنن اجتماعی به شمار رفته است و دقیقا به همین دلیل اسلام با حفظ کرامت و عظمت زن، مسؤولیت و وظیفه او را متناسب با خصوصیات فیزیکی و روحی و روانی او معین کرده است. بنابر همین مبنا، هر نوع فعالیت و شغلی را در صحنه اجتماع برای زن روا نمی دارد و برای مرد نیز به همین سیاق؛ چرا که هر کدام برای هدف خاصی خلق شده اند و وظیفه ای ویژه به عهده دارند؛ «قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی.» (طه: ۵۰)

وجود این تفاوت ها در نوع خلقت نه تنها نقص نیست، بلکه به تمام معنا، کمال است؛ زیرا هر کدام از این دو در انواع و اقسام خود، برای فعالیت ها و وظایف ویژه ای منظور شده اند، اما هماهنگ و هم ساز، پس نفس تفاوت و تمایز دارای برنامه و هدفمند است: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم.» (حجرات: ۱۳) خداوند نیز با توجه به همین تفاوت های هدفمند از هر کدام انتظارات خاصی دارد و هر کدام را به قدر توانایی و قدرتش مکلف کرده است و در آخر، هر که را به قدر عملش مزد می دهد: «و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون.» (نحل: ۶۷)

تفاوت و تمایز در خلقت و اصولا زن بودن عده ای از افراد بشر و مرد بودن عده ای دیگر، خود موضوعیت داشته و به هدف خاصی است. بنابراین، نه می توان تکالیف و وظایف زن را بر مرد تحمیل کرد و نه وظایف مرد را بر زن. این خود بهترین دلیل بر آن است که هر کدام از دو گروه دختران و پسران باید به گونه ای تربیت شوند که به جنسیت خود افتخار کنند؛ دختر به دختر بودن و زن ماندنش و پسر به پسر بودن و مرد ماندنش.

از اساسی ترین چیزها، در بینش اسلامی آن است که هر کدام از دو جنس زن و مرد باید برای انجام همان ماموریت و تکلیفی تربیت شوند که برای آن آفریده شده اند و تنها از همین طریق

است که حفظ نظام آفرینش میسر می‌گردد و هر کدام از افراد جامعه می‌توانند از مواهب الهی و حیات خود بهره‌کافی و مناسب ببرند.

نتیجه ملاحظه تمام این جوانب در تعلیم و تربیت چیزی غیر از تعلیم و تربیت مختلط به دست می‌دهد. اصولاً چنین تربیتی نمی‌تواند انسان را به آن اهداف عالی که خداوند برای هر کدام از دو گروه بزرگ مردان و زنان در نظر گرفته ست برساند، بلکه کاملاً با آن در تضاد است.

نکته قابل توجه آن که در حالی طرفداران و حامیان تعلیم و تربیت مختلط با شعار طرفداری از حقوق زن و تساوی حقوق زنان با مردان، به خصوص در فرصت‌های آموزشی، به سراغ تعلیم و تربیت مختلط رفته‌اند، که تازه‌ترین و در عین حال معتبرترین تحقیقات در این زمینه در سطح جهان گویای این مطلب است که حقوق زن در زمینه تعلیم و تربیت و فرصت‌های آموزشی تنها در یک نظام آموزشی غیر مختلط تأمین می‌گردد. آن‌ها ادعا می‌کنند که آموزش غیر مختلط به دو دلیل مورد توجه قرار گرفته است که هر دو دلیل در ارتباط با تعلیم و تربیت زنان است: نخست آن که هر جا مشارکت زنان در آموزش کم باشد - مانند بخش وسیعی از جهان سوم - آموزش غیر مختلط امکان مشارکت آموزشی زنان را افزایش می‌دهد؛ دوم آن که وقتی عملکرد آموزشی زنان در مقایسه با مردان ضعیف باشد، مدارس غیر مختلط پیشرفت زنان را سرعت بخشیده، دیدگاه‌های علمی و نیز عزت نفس آن‌ها را بیش‌تر می‌کند.

اما باید توجه داشت که اگر هدف، مشارکت هر چه بیش‌تر زنان در آموزش باشد، تنها در سایه تعلیم و تربیتی غیر مختلط دست‌یافتنی است، وگرنه در بسیاری از کشورهای جهان، حتی در کشورهای غربی و به خصوص در بخش وسیعی از جهان سوم، اصولاً از امکانات و فرصت‌های آموزش محروم خواهند ماند و اگر هدف ارتقای آن‌ها به درجات عالی علمی و کمالات انسانی است، باز هم تنها این نوع نظام آموزشی می‌تواند چنین فرصتی را به آن‌ها بدهد.

2- مسائل اقتصادی: دلیلی ناقص و از جهتی نادرست

گفته شد که یکی از مهم‌ترین دلایلی که طرفداران تعلیم و تربیت مختلط و همچنین محققانی که در همین زمینه مطالعاتی انجام داده‌اند در توجیه آن بیان می‌کنند، بعد اقتصادی است. آن‌ها اظهار می‌دارند که تعلیم و تربیت مختلط به عنوان آخرین راه‌چاره برای تحصیل زنان شناخته می‌شود و تنها به دلایل اقتصادی قابل قبول است! یا گفته می‌شود: حفظ و نگه‌داری دو دستگاه

آموزشی با کارمندان و پایوران آموزشی و اداری در عرض هم اقتصادی نیست، اما با اختلاط آن ها، در بسیاری از هزینه ها صرفه جویی می شود و در عصری که هزینه های آموزش به طور فزاینده و با سرعت در حال افزایش است، تعلیم و تربیت مختلط بسیار اقتصادی و کم هزینه است. از این رو، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، از آموزش مختلط تنها به دلایل اقتصادی حمایت می شود.

نکته ای که باید از این افراد - به اصطلاح - محق پرسید آن است که آیا یک مرکز آموزشی و تربیتی یک بنگاه تولیدی و اقتصادی است تا پیش از هر چیز، تنها بعد اقتصادی و صرفه جویی مادی آن در نظر گرفته شود و مهم ترین دلیل آن چنین دلیلی باشد؟ اگر چنین است، باید گفت که اقتصادی تر از آن تعطیلی تمام این گونه مراکز آموزشی و محروم کردن کلیه زنان از حق طبیعی و فطری آن هاست. البته سیاست گذاران و برنامه ریزان تعلیم و تربیت در یک جامعه در این گونه امور، باید تمام جوانب و ابعاد کار را در نظر داشته باشند و به عبارتی، باید همه جانبه بیندیشند. اصولاً در این گونه موارد، تنها یکی از ابعادی که باید مورد توجه برنامه ریزان و دست اندرکاران باشد بعد اقتصادی و توجه به هزینه ها و صرفه جویی هاست که آن هم در آخرین مراحل قرار دارد، نه در اولویت اول.

دست اندرکاران تعلیم و تربیت باید پیش از هر چیز توجه داشته باشند که مؤسسات آموزشی و تربیتی به هدف تولید کالا تاسیس نشده اند، بلکه مقصدشان تربیت هر چه بهتر انسان است؛ انسانی که باید حتی الامکان تمام استعدادها و توانایی های نهفته اش به بهترین وجه و بالاترین کیفیت به فعلیت برسد. در واقع، باید انسانیت انسان از سن کودکی در همین مراکز آموزشی و تربیتی متجلی شده، ظهور پیدا کند و لازمه این، آن است که هم تفاوت های فردی در میان افراد انسان و هم تفاوت های بی شمار دو گروه بزرگ جنسیتی مردان و زنان - که تنها به برخی از آن ها اشاره شد - در برنامه کاری این مؤسسات آموزشی و تربیتی در نظر گرفته شود. اما نظام تعلیم و تربیت مختلط دقیقاً به عکس این عمل می کند؛ زیرا به گفته خود آقایان، تعلیم و تربیت مختلط ابتدا از یک نیاز اقتصادی ناشی شده و آن گاه به یک اصل تربیتی تبدیل شده است.

آیا دلایل اقتصادی می تواند توجیهی برای نادیده گرفتن آن همه تفاوت ها و تمایزهای موجود در دو جنس و عواقب سوء تعلیم و تربیت مختلط - مانند ضررهای روحی و روانی و حتی جسمی که دختران و پسران جوان گرفتار آن می شوند - باشد؟ اگر چنین است - که هست - پس اصولاً

تاسیس و راه اندازی چنین مراکز آموزشی مختلطی نقض غرض است. تمام جهان متمدن و غیر متمدن شاهد شکست دست اندرکاران تعلیم و تربیت در تربیت هر چه بهتر انسان است و این معلول همین موضوع است که مسائل اقتصادی محور تمام برنامه ریزی ها و ارزش گذاری ها واقع شده است.

آیا تاکنون تحقیق گسترده ای در این زمینه صورت گرفته است که نشان دهد حقیقتا اختلاط دختران و پسران جوان در مدارس از نظر اقتصادی چه مضرات و منافعی داشته و آیا واقعا از نظر اقتصادی به صرفه است یا این که نتیجه گیری های مذکور صرفا مبتنی بر برخی داده های نادرست و غلط و نگاه سطحی به مسائلی از قبیل تقلیل هزینه های جاری آموزش و پرورش و استهلاک کم تر ابراز آلات آموزشی و استخدام کم تر کادر آموزشی و اداری و مانند آن است؟ آیا اگر محققان ماهر و زبردست بدون پیش داوری ها و تاثیرپذیری از بعضی افکار و اندیشه ها، با ملاحظه تمام جوانب و با در نظر گرفتن نتایج و آثار سوء آن، به تحقیقات گسترده بپردازند، باز هم چنین نتیجه ای به دست می آید؟ به یقین، چنین نخواهد بود.

تاثیرات عمیق و جبران ناپذیر شکست افراد در تحصیل و افت تحصیلی و رها کردن آن، که در این نوع مدارس بسیار به چشم می خورد، بر اقتصاد، همچنین تاثیرات سوء خودداری خانواده ها در فرستادن فرزندانشان به این نوع مدارس بر اقتصاد بسیار قابل توجه و بررسی است که متاسفانه به سادگی از آن می گذرند. علاوه بر این، مفسد اخلاقی، که در این گونه مدارس بسیار است، خود اثرات زیان باری بر اقتصاد دارد که متاسفانه کم تر اتفاق افتاده است که محققان در این زمینه ها به مطالعات و تحقیقاتی پرداخته باشند. آیا فقط با توجیهات اقتصادی و تنها با ملاحظه جوانب اقتصادی، می توان این منت را بر زنان و دختران جوان گذاشت که با طفیلی قراردادن آن ها در کنار مردان، حتی در امر آموزش عدالت و برابری حقوق رعایت شده است؟ چرا نباید زنان و دختران جوان خودشان به طور مستقل در مؤسسات و مراکز آموزشی به تحصیل بپردازند و اگر قرار است صرفه جویی اقتصادی شود، این صرفه جویی ها به طور مساوی درباره مردان و زنان مراعات شود و فقط زنان قربانی آن نباشند؟ بنابراین، به نظر می رسد که دلایل اقتصادی نمی تواند توجیه گر وجود مدارس مختلط باشد.

3-عدم استقبال از آموزش مختلط

شاید اولین بنیان گذاران نظام آموزشی مختلط از عصر نوزایی و نیز حامیان و طرفداران آن در قرون بعدی، در این اندیشه غیر واقعی غوطه ور بودند که با ابداع این نظریه و رساندن آن به گوش جهانیان، تمام جوامع و فرهنگ ها از غرب تا شرق عالم بی درنگ به سوی آن شتافته، از آن استقبال خواهند کرد. اما غافل از آن که از ابتدای خلقت انسان تاکنون هر برنامه و نقشه ای که توسط انسان بر خلاف میل فطری و ذاتی او تهیه شده، اگر چند صباحی هم دوام داشته، سرانجام شکست خورده است. طرح تعلیم و تربیت مختلط نیز از این قاعده مستثنا نیست.

از آن جا که این نظریه با ابتدایی ترین مسائل مربوط به تربیت انسان - یعنی: لزوم رعایت تفاوت ها و تمایزهای دو جنس و نیز اهداف تربیتی این دو جنس - به مخالفت برخاسته، از همان ابتدا استقبال خوبی از آن نشده و حتی در همان مناطقی که این نظریه مطرح شده با احتیاط با آن برخورد گردیده و در عمل با آن مقابله شده است. این در حالی است که سرعت پذیرش شیوه جدید تعلیم و تربیت در مقابل شیوه های قدیمی تر و مکتب خانه ها توسط کشورهای جهان و حتی کشورهای اسلامی چشم گیر بوده؛ چرا که با قطع نظر از اشکالات فراوانی که این شیوه جدید داشت، در هر حال به نظر می رسیده شیوه مطلوب و پسندیده ای است و از این رو، جوامع و فرهنگ های مختلف سراسر جهان به سرعت به استقبال آن رفته و آن را به صورت های گوناگون در کشورهای خود پیاده کرده اند. اما همین جوامع و ملل برخورد کاملاً به عکس را در پذیرش تعلیم و تربیت مختلط از خود نشان داده اند. بیش تر کشورهای جهان سوم و تقریباً تمام کشورهای اسلامی با این شیوه از آموزش مخالفت کرده و تمام مدارس، از ابتدایی تا متوسطه و پیش از دانشگاه به صورت غیر مختلط اداره می شود. در بسیاری از کشورهای مسلمان، حتی در سطح دانشگاه ها نیز زنان جدای از مردان تحصیل می کنند؛ مانند کشور عربستان.

تا پیش از قرن بیستم و دهه ۱۹۰۰، تمام مدارس انگلستان نیز به صورت غیر مختلط اداره می شد. تنها از این زمان به بعد بود که این کشور شروع به اجرای برنامه های آموزشی مختلط، آن هم فقط در برخی مدارس کرده که البته این کار عمدتاً به دلایل اقتصادی بوده است. تا دهه ۱۹۵۰، تعلیم و تربیت مختلط در انگلستان بسیار محدود بود و به طور استثنایی در بعضی آموزش گاه ها اجرا می شد. به نظر برخی محققان، در انگلستان مدارس دولتی از سن ۱۱ سالگی تا سطح آموزشکده به صورت مجزا و غیر مختلط اداره می شود و مدارس آزاد نیز تقریباً به طور کامل در

این سنین به صورت غیر مختلط اداره می شود، مگر در موارد بسیار نادر. همچنین غالب مدارس غیر مختلط کمک ها و یارانه های دولتی را جذب می کنند.

در فرانسه نیز بسیاری از مدارس و آموزشکده ها غیر مختلط بوده و اداره مدارس متوسطه به صورت غیر مختلط مرسوم و معمول است. حتی در خود امریکا هم در ایالات این کشور، بسیاری از آموزشگاه های آزاد و غیر دولتی، حتی در سطح آموزش عالی و دانشگاه ها و نیز مدارس تحت نظارت کلیساها و آموزشکده ها و مدارس متوسطه کاتولیک به صورت غیر مختلط و مجزای پسرانه یا دخترانه اداره می شود.

اداره مدارس، حتی در سطح متوسطه، به شیوه غیر مختلط در بیش تر کشورهای اروپایی یک واقعیت معمول است. در بیش تر کشورهای اروپایی - مانند ایرلند، بلژیک، اتریش، آلمان، مجارستان، اسپانیا، یونان، ایتالیا و نیز بخش فرانسوی زبان کانادا و همچنین کشورهای امریکای جنوبی - افکار عمومی مخالف تعلیم و تربیت مختلط در مدارس متوسطه است و از آن حمایت نمی شود. بعضی از محققان می گویند: بزرگ ترین مخالفت ها در مقابل تعلیم و تربیت مختلط از سوی کشورهای بوده که به زبان لاتین صحبت می کنند؛ یعنی: تمام کشورهای که به زبان فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی و پرتغالی صحبت می کند. در این کشورها، که مجموعه وسیعی از کشورهای اروپایی و تمام کشورهای امریکای لاتین را شامل می شود، فرهنگ مردم آن مناطق با این نوع تعلیم و تربیت در تضاد بوده و با آن مقابله شده است. حتی در کشورهای که دارای مذاهب الحادی بوده اند - نظیر شوروی سابق - تا اواسط قرن بیستم اختلاط جنس ها در مدارس به صورت معرفت / شماره ۳۲ / ۵۴ رسمی و جامع نبود و بیش تر مدارس به صورت غیر مختلط و تفکیک جنس ها از هم اداره می شد. در مناطقی هم مانند هند، در مقابل تعلیم و تربیت مختلط، به خصوص در سطح آموزش متوسطه، هنوز مقاومت قابل ملاحظه ای صورت می گیرد.

بیش تر جوامع و ملیت های موجود در جهان، که دارای ویژگی های فرهنگی خاص خود می باشند، تعلیم و تربیت غیر مختلط را برای زنان و دختران جوان مناسب تر می دانند و از این رو، برای طرف داری از حقوق زنان و برای آن که بیش تر در آموزش و تحصیل مشارکت داشته باشند، به تعلیم و تربیت غیر مختلط بها می دهند. به عقیده آن ها، تنها این شیوه از آموزش است که رسیدن به موفقیت را برای زنان و دختران جوان آسان تر می کند.

در ادامه همین بحث و برای اثبات مساله عدم استقبال از نظام آموزشی مختلط و حتی مقابله با آن از سوی بیش تر کشورهای جهان، اشاره به نتایج بعضی از تحقیقاتی که در همین زمینه انجام شده، مناسب است.

همان گونه که گفته شد، تا پیش از قرن بیستم و یا اواخر قرن نوزدهم، تمام یا بیش تر نظام های آموزشی در سراسر جهان به صورت غیر مختلط و مجزا اداره می شد، اما از این زمان به بعد، بعضی از کشورها با توجه به خصوصیات فرهنگی و اجتماعی حاکم بر آن ها، به تدریج، به استقبال این نوع تعلیم و تربیت رفتند و سعی بر اجرای برنامه های آموزشی در مدارس مختلط نمودند. در واقع، نهضت مقابله رسمی و صریح با آموزش غیر مختلط در کشور امریکا در سطوح متوسطه به بالا، از دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تجربه شد که البته این تحولات معلول ملاحظات اقتصادی و اجتماعی آن جامعه بوده است. آن ها آموزش غیر مختلط را به عنوان مانعی در برابر جامعه پذیری موفق نوجوانان از لحاظ جنسی تلقی می کردند. اما علی رغم این مقابله جدی، باز هم آموزش غیر مختلط به دو دلیل مورد توجه قرار گرفت و در مقابل نظام آموزشی مختلط مقاومت شد، و این هر دو دلیل در ارتباط با تعلیم و تربیت زنان و دختران بوده - که به آن ها اشاره شد. جالب آن که بخش اعظم تحقیقات مزبور به استثنای تعداد کمی از آن ها، فقط به دو مودر محدود می شود: یکی از آن ها تحقیقات انجام شده در سطوح عالی آموزش در امریکا و دیگری تحقیقات انجام گرفته در سطح متوسطه در امریکا و بعضی از کشورهای اروپایی همانند انگلستان است. تنها تعداد بسیار اندکی از تحقیقات، آموزش غیر مختلط را در کشورهای در حال توسعه بررسی کرده، در عین حال، نتایج آن بسیار قابل توجه است.

در تحقیقی دیگر، محققى به نام آستن، با خلاصه کردن یک تحقیق طولی گسترده درباره بیش از دویست هزار دانشجو در بیش از سیصد آموزشکده نتیجه می گیرد که با توجه به مجموعه وسیعی از نتایج علمی و غیر تخصصی آموزشکده های غیر مختلط نمونه ای از تاثیرات غالباً مثبت را نشان می دهد و به طور کلی، آثار مثبت آموزش غیر مختلط برای زنان بیش از مردان بوده است. او معتقد است که وقتی، هم دانشجویان و هم اعضای هیات علمی در یک آموزشکده عمدتاً از یک جنس باشند، احتمالاً نتیجه چنین تاثیرات مثبتی عبارت خواهد بود از فعالیت های بسیار محدود ناهمجنس گرایانه و احساس شناخت بیش تر و هم دلی مشترک. یافته های تحقیقات دیگر حاکی از این است که تحصیل دانشجویان زن دوره کارشناسی در یک آموزشکده زنانه، به ویژه در مراکز

آموزشی ممتاز و موفق در مناطق آزاد، عامل مهمی در جهت تبیین الگوهای شغلی موفق برای آنان است.

در یک تحقیق دیگر، محققى به نام فین (Finn) با استفاده از اطلاعات ۱۹۷۰ که از طریق «انجمن بین المللی پیشرفت تحصیلی (IEA)» دریافت کرده بود، به این نتیجه رسید که در مدارس مختلط در کشور انگلستان، دختران در علوم و واژه آموزی نسبت به هم‌تایان مذکر خود افت داشتند، در حالی که در مدارس غیر مختلط در خواندن و علوم ممتاز بودند. نتایج یافته‌های علمی خاص مربوط به پیشرفت تحصیلی، الهامات آموزشی، جایگاه نظارت. قالب‌های رفتاری جنسی یا نگرش‌ها و رفتارهای مرتبط با تحقیقات علمی دال بر این است که مدارس غیر مختلط، به خصوص برای دانش‌آموزان دختر، دارای امتیازات خاصی است.

همچنین در مقایسه‌ای که یکی از محققان، به نام ریوردن (Riordan - 1985) بین دانش‌آموزان سفیدپوست در مدارس مختلط و مدارس غیر مختلط کاتولیک انجام داده، نتایج مثبتی برای موفقیت در مدارس غیر مختلط به ویژه برای دختران، به دست آمده است.

در تحقیقات دیگر، روشن شده است که دختران دبیرستانی مدارس غیر مختلط نسبت به هم‌تایان خود در مدارس مختلط به طوری چشم‌گیر علاقه وافر به ورود در نهضت طرفداری از حقوق زنان داشتند. نگرانی دختران مدارس مختلط در میان تمام دختران دبیرستان‌های یهودی نیویورک نسبت به کم‌ترین موفقیت از دخترانی که به مدارس ابتدایی غیر مختلط می‌رفتند بیش‌تر بود. میزان مشارکت و هدایت رفتار نوجوانان دختر در موقعیت انجام بازی در آزمایشگاه زمانی افزایش یافت که تجربه بازی در یک موقعیت غیر مختلط پیش از آن انجام شده بود.

مطلب دیگری که در این گونه تحقیقات به آن توجه شده این است که یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد علاقه سیاست‌گذاران در کشورهای در حال توسعه آموزش زنان می‌باشد؛ چرا که مشارکت آن‌ها در رشد اقتصاد ملی، مستقیماً در بهره‌وری و به‌طور غیر مستقیم در کاهش زاد و ولد، افزایش و رشد بهداشت و تغذیه کودکان و افزایش استقبال کودکان از مدرسه بسیار مؤثر است. با وجود این، با توجه به عوامل گوناگون در بیش‌تر کشورهای در حال توسعه، مشارکت زنان در تعلیم و تربیت کم‌تر از مردان است، وضعیت کشورهای غیرصنعتی در شرق آفریقا و جنوب آسیا و جنوب اروپا بحرانی‌تر است. علاوه بر این، در کشورهای دارای کم‌ترین درآمد، میزان تحصیل زنان در فاصله دوره ابتدایی تا متوسطه به شدت کاهش می‌یابد. تبیین این کاهش مبتنی

بر نقشی است که عواملی مانند بلوغ، ازدواج و ازدواج زودرس زنان در تصمیم گیری خانواده ها بر منع دخترانشان از رفتن به مدرسه (عمدتا مدارس مختلط) ایفا می کند. بنابراین، آموزش متوسطه غیر مختلط نه فقط رسیدن به موفقیت را برای زنان آسان می کند، بلکه چون امنیت فیزیکی نوجوانان حایز اهمیت است، می تواند زنان را به مشارکت بیش تر در آموزش تشویق نماید.

نکته دیگری که محققان به آن توجه کرده اند این است که در بررسی عوامل مؤثر در تحصیل، یکی از مهم ترین و مؤثرترین عوامل را در جذب دختران به تحصیل و ادامه آن وجود مدارس صرفا دخترانه، دانسته اند. آن ها همین مساله را در باب امنیت روانی و فیزیکی دانش آموزان، به خصوص دانش آموزان دختر، عنوان کرده اند. این گروه مدارس مختلط را جای امنی برای فرزندان دختر و پسر نمی دانند.

گرچه این تحقیقات دارای نواقصی است و این تحقیقات تنها در چند کشور غربی انجام شده، ولی در عین حال، نکات برجسته و قابل توجه درباره اثرات مثبت آموزش غیر مختلط و جدایی دانش آموزان دختر و پسر در مراکز آموزشی ارائه داده در مقابل، بیان کننده بسیاری از نتایج سوء آموزش مختلط، به خصوص برای دختران جوان، است.

این یافته ها با آنچه حامیان تعلیم و تربیت مختلط درباره طرف داری از حقوق زنان اظهار می دارند، کاملا متفاوت است. جالب آن که این تحقیقات در سطوح عالی آموزش و در سطح دانشگاه ها و دانشکده ها چنین نتایجی را نشان می دهد. طبیعی است که در سطوح پایین تر و متوسطه نیز به دلیل حساسیت های موجود در آن سنین، این یافته ها بیش تر و عمیق تر خودنمایی خواهد کرد. نادیده گرفتن نتایج این گونه تحقیقات و یافته های علمی در تصمیم گیری ها و برنامه ریزی های آموزشی، به خصوص در زمینه اختلاط و یا عدم اختلاط جنس ها در مدارس و کیفیت برنامه های درسی در سطوح گوناگون، ظلم بزرگی در حق دانش آموزان جوان دختر و پسر است. این یافته های علمی تنها نمونه کوچکی از انبوه مطالبی است که در زمینه تعلیم و تربیت مختلط و غیر مختلط قابل بررسی است.

4- جو اخلاقی مؤسسات آموزشی مختلط

یکی دیگر از دلایلی که موافقان نظام آموزشی مختلط به آن تمسک می جویند آن است که اصولا جو اخلاقی در این گونه مدارس و مؤسسات آموزشی بهتر بوده و در آن ها هیچ مشکل و یا گرایش

جنسی نسبت به جنس مخالف وجود ندارد. ولی در مؤسسات آموزشی غیر مختلط این مشکلات و گرایش ها مشاهده می شود. این همان اصلی است که طرفداران این نظریه آن را در تمام مواردی که سخن از قوانین محدود کننده انسان، اعم از قوانین مذهبی و غیر مذهبی به میان می آید، مطرح کرده اند، آن ها بر اساس اصل «الانسان حریص علی ما منع» معتقدند که برای از بین بردن مشکلات و حساسیت های جنسی، باید از این بعد در جامعه هیچ محدودیتی نباشد؛ زیرا ایجاد حریم در میان مرد و زن بر اشتیاق ها و التهاب ها می افزاید و حرص و ولع نسبت به اعمال و رفتار جنسی را در هر دو جنس بیش تر می کند.

و برتراند راسل (B. Russell) برمی خوریم که شاید به یک معنا از سردمداران این نظریه در قرون اخیر باشند. راسل معتقد است که اثر معمولی تحریم عبارت است از یک حس کنجکاوی عمومی. این تاثیر هم در ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا می کند. فروید قایل است که ناکامی ها به طور عام، معلول قیود اجتماعی است؛ چرا که سرکوبی غرایز موجب اختلالات روانی و بیماری های روحی می گردد. او پیشنهاد می کند که تا حد ممکن، غرایز آزاد گذاشته شود تا ناکامی ها و عوارض ناشی از آن از بین برود یا کاهش یابد.

در پاسخ به این نظریه و استدلال آن، تنها به پاسخی که استاد شهید مرحوم آیه الله مطهری به این گروه از فلاسفه و دانشمندان داده اند اشاره می شود: «درست است که ناکامی ها، بالخصوص ناکامی های جنسی، عوارض وخیم و ناگواری دارد و مبارزه با اقتضای غرایز در حدودی که مورد نیاز طبیعت است، غلط است، ولی برداشتن قیود اجتماعی حلال مشکلات نیست، بلکه بر آن می افزاید. در مورد غریزه جنسی و برخی غرایز دیگر، برداشتن قیود، عشق واقعی را می میراند و طبیعت را هرزه و بی بند و بار می کند. اتفاقا در این موارد، هر چه عرضه بیش تر گردد، هوس و میل به تنوع افزایش می یابد و به گفته خود راسل (در کتاب زناشویی و اخلاق)، عطش روحی در مسائل جنسی غیر از حرارت جسمی است، آنچه با ارضا تسکین می یابد حرارت جسمی است، نه عطش روحی. آزادی در مسائل جنسی موجب شعله ور شدن شهوات به صورت حرص و آز می گردد و این همان هوس است که ارضاشدنی نیست و سیری ناپذیر است و اشباع آن از راه فراوانی و آزاد گذاشتن غیر ممکن است؛ درست مثل آن است که بخواهند آتش را با هیزم سیر کنند.

اشتباه امثال فروید و راسل آن است که پنداشتند تنها راه رام کردن غرایز، از جمله غریزه جنسی ارضا و اشباع بی حد و حصر آن ها از طریق آزادی مطلق می باشد، آن هم به این معنا که به مرد و

زن اجازه هرگونه جلوه گری و معاشرت و تماس داده شود، بدون توجه به این نکته که چنین آزادی مطلق و رها کردن آن ها و تسلیم شدن و در معرض تحریکات و تهیجات در آوردن آن ها، آنان را دیوانه می سازد و چون امکان برآورده شدن کامل و تمام خواسته ها و انتظارات فردی هر فرد وجود ندارد، در نتیجه، این غرایز با وضعی بسیار بدتر سرکوب می شوند و تولید عقده های روانی می کند.

به نظر می رسد برای آرامش روانی و کنترل غرایز در افراد، دو چیز لازم است: اولاً، باید تمام غرایز موجود در انسان در حد حاجت طبیعی انسان به طور معقول و مطلوب ارضا شود و ثانیاً، از تهییج و تحریک غرایز، به خصوص غریزه جنسی، جلوگیری شود.»

به نظر می رسد نظام آموزشی مختلط، به ویژه در سطوح متوسطه و حتی دانشکده ها یکی از مهم ترین عوامل و زمینه های تهییج و تحریک غریزه جنسی دختران و پسران جوان بوده، موجب خواهد شد که این غرایز به طور صحیح و در حد حاجت طبیعی ارضا نشود، بلکه باعث طغیان و شعله ور شدن آتش شهوات گردد. اصولاً این گونه اختلاطها و ارتباطها بین دختران و پسران، آن هم در سنین بسیار حساس بلوغ در مدارس راهنمایی و متوسطه و سال های اولیه دانشگاه بسیار مضر می باشد و موجب سست شدن پایه های استوار خانواده خواهد شد؛ همان چیزی است که نظام های آموزشی مختلط و نظام های آزاد دنیای غرب آن را به ارمغان آورده اند. گرچه در این مقال، جای پرداختن به گزارش ها و آمار و ارقام در این زمینه نیست، اما برای نمونه، تنها به چند مورد از آن ها اشاره می شود:

در مجله ای، به نام پلین تروت، آمده است: تا چند دهه پیش، داشتن یک طفل نامشروع یکی از بدترین اشتباهاتی بود که یک دختر جوان می توانست در زندگی خود مرتکب شود. اما اکنون مدیر یک دبیرستان دخترانه در یکی از شهرهای بزرگ امریکا می گوید: این موضوعی است که به طور کلی، از جانب بچه ها پذیرفته شده است و این دیگر یک داغ و نشان بدنامی به آن صورتی که قبلاً تصور می شده، نیست.

در دهه ۱۹۸۰، تعداد اطفال نامشروعی که زاییده همین اختلاطها و آزادی های جنسی است، سه برابر شده و میزان سقط جنین در دهه ۱۹۶۰، یکصد هزار مورد، در دهه ۱۹۷۰، بیش از پانصد هزار مورد و در دهه ۱۹۸۰ به بیش از یک و نیم میلیون مورد افزایش یافته است.

این آمارها نمونه ای بسیار اندک از تمام آن چیزی است که بی بندوباری ها و آزادی های مطلق و اختلاطها و معاشرت های افراطی زنان و مردان، به خصوص در سنین جوانی و از جمله در مراکز و مؤسسات آموزشی به بار می آورد. این ها برای مسؤولان، صاحب نظران و دست اندرکاران تربیت در جهان بشریت درس عبرتی است تا در تصمیم گیری ها و برنامه ریزی های خود، دست کم برای محیطهای آموزشی، دقت بیش تری مبذول دارند و در همه مراحل و مقاطع کرامت، حیا، عفت و سلامت روحی و جسمی هر دو جنس زن و مرد را مدنظر داشته باشند.

خاتمه

هر محقق منصفی با کمی دقت، به این نتیجه روشن خواهد رسید که تعلیم و تربیت مختلط در نیمه دوم قرن بیستم، جایگاه گذاشته اش را از دست داده است و نسبت به آن کم تر توجه می شود؛ زیرا در دهه های آخر قرن بیستم، نوع نگرش نسبت به تعلیم و تربیت مختلط و غیر مختلط کاملاً تغییر کرد. نتایج تحقیقات در سراسر جهان نشان گر این مطلب است که تعلیم و تربیت مختلط از بسیاری جهات، به خصوص برای دختران دانش آموز، نه تنها منافی در پی نداشته، بلکه بسیار مضر نیز بوده است.

روی آوری بسیاری از کشورها به تعلیم و تربیت غیر مختلط و دوری آن ها از آموزش مختلط نوعی رجعت از این شیوه آموزشی است. این روی گردانی به تعلیم و تربیت غیر مختلط می تواند معلول دو علت باشد.

نخست آن که: شاید همان کسانی که پیش از این اختلاط دختران و پسران جوان را در مدارس و مؤسسات آموزشی پیشنهاد می کردند و حامی آن بودند و آن را از نظر اقتصادی کم هزینه تر می دانستند، اکنون به این نتیجه رسیده اند که این شیوه آموزشی نه تنها از نظر اقتصادی به صرفه نیست، بلکه اگر با دقت بیش تری به آن توجه گردد و تمام جوانب آن در نظر گرفته شود، مضرات اقتصادی بسیاری نیز در پی خواهد داشت.

دوم. ابعاد گوناگون اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی اختلاط دانش آموزان دختر و پسر در آموزشگاه ها و مؤسسات آموزشی توجه محققان و دست اندرکاران تعلیم و تربیت را به خود جلب کرده و آن ها را به این نتیجه واقعی رسانده که ملاحظه این جنبه ها در آموزش مختلط بسیار مهم تر و اساسی تر از ابعاد اقتصادی آن است. زیرا پیامدهای بسار خطرناک اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی

این گونه آموزش ها خسارات جبران ناپذیری بر ارکان جامعه انسانی وارد می کند که در مقایسه با منافع و مضرات اقتصادی آن، قابل قیاس نیست. این جنبه ها و ابعاد در آموزش مختلط تمام اهداف و مقاصد آموزش را، که عبارت از هر چه بهتر تربیت کردن انسان است، تحت الشعاع قرار داده و در واقع، آموزش به شیوه مختلط خود نوعی نقض غرض در امر تعلیم و تربیت است و این یعنی: هدر دادن بسیاری از سرمایه های انسانی معنوی و حتی مادی.

بسیاری از محققان تعلیم و تربیت به ناچار به این نکته مهم اعتراف کرده اند که بسیاری از نهادهای فرهنگی و مراکز و مؤسسات مذهبی و مجامع دینی و نیز فرهنگ ها و ملل مختلف در سرتاسر جهان، به خصوص در کشورهای غربی، حتی امریکا، به سختی و با شدت تمام در مقابل تعلیم و تربیت مختلط ایستادگی کرده و با آن مقابله نموده اند. به است حامیان و طرفداران تعلیم و تربیت مختلط به جای آن که به این گونه مراکز و مجامع جهانی خرده بگیرند، به این بیندیشند که چرا آن ها مخالف چنین تعلیم و تربیتی می باشند.

شاید بتوان پیش بینی کرد که در دهه های آغازین قرن بیست و یکم، به عکس آنچه در زمان مشابه در قرن بیستم اتفاق افتاد، شاهد بازگشت دوباره به همان سبک جدایی و تفکیک جنس ها در مدارس و آموزشگاه ها باشیم، اما با این تفاوت که این بار با تکیه بر تجارب گذشته و امکانات آموزشی بیش تر و برنامه ریزی های موفق تر و مناسب تر آموزشی، زنان و دختران جوان نیز بتوانند از فرصت ها و امکانات مناسب آموزشی برخوردار باشند، البته به این شرط که این شروع مناسب و مبارک استمرار مناسبی نیز داشته باشد و دوباره گرایش های نادرست گذشته بر آن سایه نیفکند.

جای بسی تاسف است که هنوز هم همانند گذشته و شاید کمی بیش تر با روش جدیدتر، عده ای از - به اصطلاح - محققان و دانشمندان طرفدار حقوق زن با مغالطه های زیاد در نوع نیازها و حقوق ذاتی و طبیعی زنان، به بیراهه رفته و مسائلی را در سایه شعار طرفداری از حقوق زنان و با رنگ لعابی بسیار فریبنده و جذاب مطرح می کنند که نتیجه آن چیزی جز مسخ و نابودی هویت زن و به زیر سؤال رفتن کرامت و عفت و شرافت زن نیست. این عده، که بسیاری از آن ها خود قربانی اهداف شوم و نغمه های مسموم این شعارها می باشند، زنان و دختران جوانی هستند که هر روز در سراسر جهان پشت سر همان جریانات غلط به راه افتاده و بدون مطالعه و دقت در

مسیری که انتخاب می کنند، در منجلابی گرفتار می شوند که خود آگاهانه و ناآگاهانه از آتش
افروزان آن هستند.

کلمات کلیدی:

زنان

آموزش

تعلیم و تربیت مختلط

تعلیم و تربیت

مردان

جنس

اختلاط

تربیت

دختران